هو العلیم

کیفیت سلوک بانوان و محدوده و شرائط آن

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۱۹

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين
و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

یکی از مخدرات در اینجا (در این نامه) نوشتند که دو سال یا سه سال است که این جلسات برگزار نشده است! بعید می‌دانم این مقدار باشد! شاید این مقدار قدری مبالغه باشد! حالا إن‌شاءالله اگر خدا توفیق بدهد مجالس به همان کیفیتی که قبلاً وعده داده شده بود برگزار بشود. دیگر توفیق از ناحیهٔ خدا است.

لزوم تأمل در آیات قرآن و تاریخ اهل‌بیت برای سیر صحیح انسان در این دنیا

در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَ﴾.[1] خدای متعال افراد را به یک میزان خلق نکرده، هر کسی دارای خصوصیات متفاوتی است، مردان به یک نحو و زنان به یک نحو دیگر. و هر کسی باید برطبق همان‌چه در دستور کارش قرار داده شده، عمل کند تااینکه به نتیجه برسد و اینکه انسان بخواهد از حدود خودش تعدی کند و نظر به افراد غیر بیندازد، این نه‌تنها او را به نتیجه نمی‌رساند بلکه وجود او را هم باطل می‌کند و ازبین می‌برد و او را ضایع می‌کند و دستِ خالی، بدون رسیدن به مقصد و مطلوب و فعلیات از این دنیا می‌رود. اینهایی که در این دنیا بودند و زندگی کردند و پا از حدّ خود فراتر گذاشتند، این فرعون‌ها، این نمرودها، این خلفا، خلفای غاصب، غاصب خلافت اهل‌بیت علیهم‌السلام، حکام، افرادی که با پوشیدن و دربرکردن بعضی از لباس‌ها و تظاهر به بعضی از موقعیت‌ها و ادعای بعضی از مسندها و مسئولیت‌های خارج از حدود و ظرفیت شخصی، زندگی خود را سپری کردند، اینها چه شدند؟! فرعون چرا ادعای خدایی کرد؟! ـ این مسائلی را که می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم برای این است که ما وجود خود را در هر لحظه‌ای در مقام آزمایش و محک قرار بدهیم ـ مسئلهٔ فرعون چه قضیه‌ای بوده که خداوند این‌قدر در قرآن آن را مطرح کرده؟! مسئلهٔ نمرود چرا باید در قرآن مطرح بشود؟! اینها که افرادی بودند در زمان گذشته، هر کار خلافی هم که کردند، بالأخره که مردند و تاریخ آنها را به‌دست فراموشی سپرده و زمانه هم که دیگر به عقب برنمی‌گردد. داستان حضرت عیسی و مخالفت‌هایی که با حضرت عیسی و حضرت موسی و حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیهم السلام شد، [اینها چرا در قرآن مطرح شده است؟!] مگر حضرت موسی چه گناهی کرده بود که باید فرعون با او به مخالفت برخیزد و مردم را علیه او بشوراند؟! یا حضرت ابراهیم چه گناهی کرده بود؟! چه کسی را کشته بود؟! علیه چه کسی قیام کرده بود؟! آیا حضرت ابراهیم داعیهٔ خلافت داشت؟! داعیهٔ حکومت داشت؟! داعیهٔ کشورگشایی داشت؟! یا حضرت موسی یا بقیهٔ انبیاء الهی و ائمه علیهم‌السلام؟! چرا امام رضا علیه‌السلام باید شهید بشود؟! چرا؟! مگر امام رضا چه کرده بود؟! خود امام رضا که می‌فرمود: «من کاری به دولت و حکومت شما ندارم، شما اصرار کردید و با تحمیل و تهدید من را از مدینه به خراسان و مرو و آنجاها آوردید و مسئلهٔ خلافت و ولایت‌عهدی را به من تحمیل کردید تازه

---

[1] . سوره نساء (۴) آیه ۳۲. ***رساله بدیعه***، ص ۸۹:

«از خداوند درخواست برتری‌هایی را که به بعضی (مردان) نسبت به بعض دیگر (زنان) داده شده ننمایید، هر کدام از مردان و زنان به همان اندازه بهره دارند که به‌دست آورده‌اند و از خدا طلب فضل و بخشش بنمایید که او به هر چیزی دانا است.»

آن‌هم به شرط اینکه من در کارها دخالت نکنم!»[1] ولی درعین حال باز مأمون آرام نمی‌نشیند و دست به این جنایت می‌زند و یک امام معصوم را شهید می‌کند.[2] اینها برای چه در تاریخ اتفاق افتاده؟ [و برای چه اینها برای ما در قرآن و... بیان شده است؟] تمام اینها برای این است که ما امروز که روز پنجشنبه است بدانیم که تمام این قضایا همین امروز هم هست، در میان خود ما هم هست، همین ما که الآن در اینجا نشستیم، در وجود هر کدام از ما فرعونی هست، آن فرعونِ چند هزار سال پیش، مُرد و مردم را هم از دست خودش راحت کرد.

در سفر خیلی مختصری که من با یکی از دوستان به قاهره رفته بودم گفتم که من دیدن این اهرام را خیلی دوست دارم. و منظورم هم فقط رفتن و دیدن و نشستن بود که بنشینم و به این وضعیت نگاه کنم. با اینکه فرصت نداشتیم و وقت ما هم خیلی محدود بود من به آن رفیق گفتم که من می‌خواهم یک ساعتی بنشینم و فقط نگاه کنم. واقعاً این چیز عجیبی بود! ما به این اهرام نگاه می‌کردیم، به این سنگ‌ها نگاه می‌کردیم، رفتیم در تاریخ، چه کسی اینها را همین‌طور چیده؟ چه موقعی بوده؟ چه کسانی بودند؟ حالا که اینها این سنگ‌ها را روی هم قرار دادند، آیا اینها حیوان بودند یا انسان بودند؟ آزاد بودند یا بنده بودند؟ آیا اینها با اختیار خودشان این کارها را کردند یا به زور شلاق و تهدید و قتل و... بوده؟ در تاریخ که من می‌خواندم هزارها نفر همین‌طور در راهِ ساختن این اهرام جان سپردند! هزارها نفر! یعنی روزی ده‌ها نفر جنازه را از بین راه جمع می‌کردند و حمل می‌کردند و می‌بردند و دفن می‌کردند تا این اهرام تمام شد! آن رفیق گفت: «فلانی! بیا برویم داخل آن را هم ببینیم.» گفتم: وقت نداریم، ولی بالأخره رفتیم برای دیدن آن هرم بزرگ، گفتند: «فرصتی نیست»، رفتیم برای دیدن آن هرم کوچک که از بقیه کوچک‌تر بود، البته تعداد اهرام زیاد است منتها خب با فواصل دور و نزدیک ساخته شده‌اند. با اینکه این هرم، هرم کوچکی بود که ما برای دیدن به داخل آن رفتیم ولی وقتی که وارد شدیم و از داخل آن به‌سمت بالا رفتیم، دیگر نفَس ما برید! به‌طوری‌که یک ربع، نیم ساعت کناری نشستیم تااینکه حال ما دوباره جا بیاید. رفیق ما رو کرد به دربانی که آنجا بود و گفت: «خدا لعنت کند، هم در زمان حیاتش پدر مردم را درآورد و هم بعد از مردنش با این وضعیت پدر ما را درآورد!» البته چند سال پیش در سفری که ما رفته بودیم این قضیه اتفاق افتاد. در داخل آنجا محفظه‌ای بود حدود سه متر در دو متر که آن بدن مومیایی شده را در آنجا گذاشته بودند و آنجا خیلی دم و دستگاه و... داشت! خب اینها برای چیست؟

لزوم توجه به روح نه جسم

واقعاً اگر این فرعون به خود فکر می‌کرد که تو هم مثل سایر افراد هستی، آن‌قدری که برای تو مایه می‌گذارند و خرج می‌کنند، بیشتر از بقیه که نیست، بالأخره بدنت که در خیابان نمی‌ماند، اگر خودت وصیت کردی که در فلان جا دفن کنند، خب دفن می‌کنند، اگر هم وصیت نکردی، در خیابان که نمی‌مانی! همهٔ ما مطمئن باشیم که در خیابان نمی‌مانیم و بالأخره ما را خاک می‌کنند و چندتا بیل خاک هم می‌ریزند و تمام می‌کنند. حالا این چه بساطی است که باید درست بشود؟! این سنگ‌ها را که از هزاران کیلومتر فاصله می‌آوردند تا در اینجا نصب کنند، [اینها برای چه بوده؟!] بعضی از سنگ‌ها را نوشته بودند که هفتصد تن وزن دارد، چهارصد تن و پانصد تن هم بود. حالا این سنگ هفتصد تنی و ششصد تنی و... را چطور آوردند؟! التفات می‌کنید؟! یعنی این شخص دارد در اینجا می‌گوید که من

---

[1] . ***عیون أخبار الرضا*** علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۴۹.

[2] . ***بحار الأنوار***، ج ۴۹، ص ۲۹۳.

آن‌قدر عظمت دارم [که دارم با این سنگ هفتصد تنی هرم می‌سازم!] این فرعون، عظمت را درساختن این هرم می‌بیند، یعنی چون خودش این‌قدر بی‌مایه است، این‌قدر پست است، این‌قدر پایین است، این‌قدر دنی است، [عظمت را در این می‌بیند که با این سنگ هفتصد تنی هرم بسازد!] این احمق به جای اینکه فکر کند که روح من می‌تواند این هرم که سهل است، کرات زمین و آسمان را تسخیر کند، یک اشاره کند ماه را دو نصف کند، یک اشاره کند خورشید را نگه دارد، یک اراده کند کرات را نگه دارد، حالا دارد هرم می‌سازد؟!

در زمان حضرت سلیمان، مگر حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام خورشید را نگه نداشت؟! داشت از لشگر و اسب‌ها و ادوات و...، سان می‌دید یک‌مرتبه دید خورشید دارد غروب می‌کند و نمازش قضا می‌شود، نماز عصرش را نخوانده بود، خب خورشید را نگه داشت دیگر.[1]

نقل کردن انجام امور غیر عادی توسط اولیای الهی، اهانت به آنها است

آن حضرت سلیمان حاکم بود، تو هم یک حاکم هستی! تو زورت رسیده که افراد را بیاوری که برای تو هرم درست کنند؟! او یک اشاره می‌کند خورشید را نگه می‌دارد، تو چرا نمی‌خواهی به آنجا برسی بیچاره؟! چرا این‌قدر فکر خودت را [پایین آوردی؟!] این که چیزی نیست، حالا مگر خورشید نگه‌داشتن هنر است؟! سلمانِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌توانست هزارتا خورشید را نگه دارد! این که چیزی نیست! کاری که آصف برخیا کرد و خورشید را نگه داشت یک سلمانِ امیرالمؤمنین هزار برابر آصف برخیا است! آصف کیست؟! یک عمار امیرالمؤمنین ده‌ها برابر آصف است! یک مقداد صدها برابر است! یک اویس هزارها برابر است! یک حبیب بن مظاهرِ امام حسین علیه‌السلام هزارها برابر آصف کار می‌کند! یک جابر بن یزید جعفیِ امام باقر علیه‌السلام می‌تواند همهٔ کرات را به‌هم بریزد!

---

[1]. ***أنوار الملکوت***، ج ۱، ص ۱۲۲:

«... و قول صحیح آن است که ما رُوِی عَن الصادقِ علیه السّلام أنّه قال: "**بر سلیمان بن داوود علیه السّلام روزی طرف عصر اسب‌ها را عرضه داشتند؛ مشغول نظر کردن به آنها شد تا خورشید در زیر افق پنهان گشت. حضرت به ملائکه گفت:** رُدّوا الشَّمسَ عَلَیَّ حَتَّی أُصَلِّیَ صَلاتِی فی وَقتِها! فَرَدّوها.* **پس برخواست و دو ساق و گردن خود را مسح کرد و امر کرد یاران خود را که از آنها نیز نماز فوت شده بود چنین کنند، و این وضوی آنان بود برای نمازشان. پس برخاست و نماز گزارد؛ چون از نماز فارغ شد خورشید پنهان گشت و ستارگان ظاهر شدند؛** و ذَلِكَ قَولُ اللهِ تَعالَی: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُۥدَ سُلَيْمَٰنَ نِعْمَ ٱلْعَبْدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ * إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِٱلْعَشِيِّ ٱلصَّٰفِنَٰتُ ٱلْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّيٓ أَحْبَبْتُ حُبَّ ٱلْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِٱلْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلْأَعْنَاقِ﴾."**و***

و روایت شده است که خدای تعالی خورشید را برای یوشع بن نون وصّی حضرت موسی علیه السّلام برگرداند تا آنکه نمازی که از او فوت شده بود در وقت بجای آورد.»****

*. ترجمه: «حضرت سلیمان گفت: "خورشید را برگردانید تا نمازم را بجای آورم در وقت خود! و ملائکه خورشید را برگرداندند."»

**. سوره ص (۳۸) آیات ۳۰ ـ ۳۳.

ترجمه: «[و به داوود (فرزندش) سلیمان را عطا کردیم، او بسیار نیکو بنده‌ای بود، زیرا بسیار به درگاه خدا با تضرّع و زاری رجوع می‌کرد. (یاد کن) وقتی که بر او اسب‌های بسیار تندرو و نیکو را (هنگام عصر) ارائه دادند (و او به بازدید اسبان پرداخت برای جهاد در راه خدا و از نماز عصر غافل ماند). در آن حال گفت: (افسوس) که من از علاقه و حبّ اسب‌های نیکو از ذکر و نماز خدا غافل شدم تا آنکه آفتاب در حجاب شب رخ بنهفت. آنگاه (با فرشتگان موکّل آفتاب) خطاب کرد که (به امر خدا) آفتاب را بر من بازگردانید (چون برگشت اداء نماز کرد) و شروع به دست کشیدن بر ساق و یال و گردن اسبان کرد (و همه را برای جهاد در راه خدا وقف کرد).»

. ***من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

****. ***همان***، ص ۲۰۳.

یک معروف کرخیِ امام رضا علیه‌السلام می‌تواند همهٔ دریاها را به‌هم بریزد! مسیر را می‌تواند عوض کند! اصحاب ائمه، آنهایی که بعد آمدند، اولیاء خدا، اصلاً صحبت کردن در این مطالب خلاف شأن آنها است و اهانت است! ما الآن بیاییم بگوییم که آقای حداد قدرت داشت خورشید را نگه دارد، این اهانت به آقای حداد است! اهانت به مرحوم آقا است! اهانت به مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ است! من واقعاً جرأت نمی‌کنم در مقام تعریف یک‌همچنین مسائلی را به ایشان نسبت بدهم. در همین نوشتارهایی که رفقا می‌بینند، از باب ناچاری گاهی اوقات مطلبی را در گفته‌ها نقل می‌کنیم آن‌هم با هزار اعتذار و شرمندگی از آنها که ما چاره‌ای نداریم که مردم بالأخره بفهمند مسئله به همین کیفیت نیست، مسئله به همین راحتی و آسانی نبوده است. جایی که مرحوم آقای حداد می‌فرمایند: «ما در افقی حرکت می‌کنیم که اصلاً جبرائیل به خیالش نمی‌آید که در کجا هست؟!» آن‌وقت ما بگوییم که اینها می‌توانند خورشید را نگه دارند! اینها می‌توانند ماه را دونصف کنند! اینها می‌توانند این امور غیر عادی را انجام بدهند!

لزوم مقام عبودیت و بندگی برای انسان

این فرعون نفهمید که تو هم ای بیچاره می‌توانستی یک حداد بشوی! این نمرود نفهمید که تو هم می‌توانستی یک ولیّ‌خدا بشوی! ای فرعون چرا آمدی لباسی را پوشیدی که شأنیت آن لباس را نداشتی؟ دعوی ﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾[1] کردی که ﴿رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ ذات دیگری است، تو نیستی! تو باید در مقام عبودیت می‌بودی، تو باید در مقام بندگی باشی، آن ﴿رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ تو را به جایی می‌رساند که همان کار ﴿رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ را هم می‌کردی! ببینید خدا چقدر راحت [مطالب را در اختیار ما قرار داده است!] تو از این ﴿رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ در این دنیا چه به‌دست آوردی؟! بگو! آیا تو توانستی یک مگس را از صورت خودت بپرانی؟ هر وقت که مریض می‌شدی سه‌تا دکتر این طرف تو بود و چهارتا آن طرف بودند، فلان بودند، تو جرأت حرکت دادن دست خودت را نداشتی، تو ارادهٔ این را نداشتی که یک پشه که می‌خواهد روی صورتت بنشیند نگذاری که بنشیند آن‌وقت می‌آیی می‌گویی: ﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾؟!

در جریان حضرت ابراهیم علیه‌السلام و نمرود ﴿رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُ﴾[2]

حضرت ابراهیم به نمرود می‌فرماید: «خدای من زنده می‌کند و می‌میراند، زمام امور خلق فقط به ید ارادهٔ او است.» نمرود هم در جواب می‌گوید: «من‌هم می‌میرانم و زنده می‌کنم!» می‌گوید یک نفر را می‌آورند و گردن می‌زند می‌گوید: «ببین»، یک نفر دیگر را که اعدامی بوده می‌آورند و می‌گوید: «من اعدام نمی‌کنم، پس من او را زنده کردم!» حالا حضرت ابراهیم خوب بود که آنجا جوابش را می‌داد ـ حالا نمی‌دانم جوابش را داد یا نه؟ ـ که حالا همین را که کشتی، حالا زنده کن! بعد حضرت فرمود: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ﴾؛[3] خدای من خورشید را از مشرق می‌آورد به مغرب، نظام عالم را ببین، این را که دیگر تو نمی‌توانی بگویی که من می‌آورم، چون خورشید قبل از

---

[1] . سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۴.

[2] . سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸. ***مطلع انوار***، ج ۱۲، ص ۷۵:

«پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم.»

[3] . سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸. ***مطلع انوار***، ج ۱۲، ص ۷۵:

«قطعاً خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور.»

تو بوده، تو پنجاه سال پیش به دنیا آمدی، شصت سال پیش به دنیا آمدی، قبل از تو هم خورشید می‌آمده، حالا اگر راست می‌گویی تو خورشید را از مغرب به طرف مشرق بیاور! ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِی کَفَرَ﴾[1]؛ یک‌مرتبه محکوم شد، حالا که محکوم شدی به خودت بیا و متوجه شو!

تنبه مردم تنها گناه پیامبران و ائمه و اولیاء خدا

گناه حضرت ابراهیم این بود که تنبه داد، فرمود: بنده‌خدا اصلاً تو بمیری یا نمیری به چه درد من می‌خورد؟! التفات می‌کنید؟! داریم متوجه می‌شویم که گناه اولیاء خدا، ائمه و پیامبران علیهم‌السلام چه بوده است؟ حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که پیش فرعون آمد، نگفت از تختت بیا پایین که من بروم آن بالا بنشینم، ابدا! حضرت موسی از این مسند فرار می‌کند، نمی‌خواهد چشمش به تخت بیفتد. مگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به خلافت رسید روی تخت نشست؟! نه بابا! روی زمین نشست، روی زمین. مگر امیرالمؤمنین مثل بقیه است که برود بالاتر از بقیه بنشیند؟! همه روی زمین بنشینند و او برود روی منبر بنشیند، روی صندلی بنشیند، روی تریبون بنشیند؟! نه! امیرالمؤمنین هم روی زمین می‌نشیند، روی همین زمین. سابق آن پادشاهان، آنها تختی داشتند و سلطنت و فلان و...، همهٔ اینها برای چه بود؟ همه برای این بود که این بدبخت‌ها چون در خود آن شخصیت واقعی خود را نیافتند، آن غنایی که به‌واسطهٔ اتصال به آن عظمت اطلاقی حق است، آن غنا را به‌دست نیاوردند، آن استغناءِ از جلوه‌گری درمقابل مردم، آن استغناء را به‌دست نیاوردند، مجبورند که آن توجه و گرایش افراد را در خارج از وجود خود جذب کنند، لباس زیبا بپوشند! لباس قشنگ است به تو چه ربطی دارد؟! مثل اینکه بعضی‌ها هستند که در ماشین‌های گران و شیک می‌نشینند و قسم دیگری نگاه می‌کنند! خب ماشین تو باید فخر بفروشد تو چرا ابرویت را این‌طور می‌کنی؟! تو که از ماشین بیایی پایین مثل بقیه هستی، کسی نگاهت هم نمی‌کند، به‌اندازهٔ یک دو ریالی هم کسی به تو نگاه نمی‌کند، حالا می‌روی در یک حلبی می‌نشینی این‌طوری نگاه می‌کنی! آن‌طوری نگاه می‌کنی! هان! پس آن ماشین باید فخر بفروشد تو که نباید فخر بفروشی! تو چه داری؟ یا لباس گران‌قیمت می‌پوشند می‌آیند که همه ببینند، خب لباس تو باید به لباس‌های دیگر فخر بفروشد تو چرا فخر می‌فروشی؟! گردنبندی به خود آویزان می‌کنند که آن گردنبند بر سایر گردنبندها ترجیح دارد، قیمت آن چند میلیون است و...! گردنبندت باید فخر بفروشد تو چرا این‌طوری نگاه می‌کنی؟! التفات کردید؟! حالا فهمیدید همان فرعون در ما هم هست؟! فرعون می‌آید به هرمش نگاه می‌کند، ببینید من چه هرمی دارم؟ هرم سنگ روی سنگ است، به تو چه ربطی دارد؟ اگر تو را از مصر بردارند و در یمن بگذارند، وسط دریا بگذارند، [کسی به تو نگاه هم نمی‌کند!]

لزوم عبرت‌گیری انسان از سرنوشت ظالمان

این رضاشاه در ایران که بود چقدر ظلم و جنایت کرد! چه منازل و مناطقی را گرفت! چه اراضی را غصب کرد! هر جا که می‌رفت و باغی را می‌دید، مخصوصاً در قسمت‌های شمال، اگر باغ زیبایی را می‌دید و شخص نمی‌گفت که پیشکش شما، کار او تمام بود! فوراً باید می‌گفت: پیشکش! که وقتی که محمدرضاشاه آمد خیلی از آنها را به صاحبانشان برگرداند. یک آدم قلدر ظالم متعدی، هم خودش و هم فرزندانش، به جان و مال و نوامیس مردم! به نوامیس مردم! کسی از دست اینها ایمن نبود! بعد چه و چه...! همین رضاشاه را تبعید کردند و بردند در یک جزیرهٔ دورافتاده، در آنجا نگه داشتند، گفتند تمام

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸. ***مطلع انوار***، ج ۱۲، ص ۷۵:
«پس مات و مبهوت شد آن کسی که کفر ورزید.»

شد! این راه می‌رفت و همین‌طور با خودش صحبت می‌کرد، اعلیٰحضرت! بعد طبق آن چیزی می‌گفت، ابرقدرت! بعد جواب خودش را می‌داد، ظفرشوکت! بعد متناسب با فرهنگ خودش چیزی می‌گفت! کو؟! ظفرشوکت کو؟! اعلیٰحضرت کو؟! تمام شد. گوشِت را گرفتند و آوردند در اینجا انداختند، بعد هم باید در اینجا بمیری! تمام! و بعد هم می‌آورند دفنت می‌کنند و بعد هم انقلابی می‌شود و همه را با خاک یکسان می‌کنند! مسئله شوخی ندارد! خدا با کسی شوخی نمی‌کند و این حکم برای همه هست.

خداوند متعال به جناب عزرائیل قدرتی داده است، صرف‌نظر از اولیاء الهی که آنها خود با اختیار خود مسیر لقاء پروردگار را انتخاب می‌کنند و مؤمنین، صلحا و...، خدا اختیار تمام افراد را به‌دست جناب عزرائیل داده که برو به سراغش. وقتی که عزرائیل می‌آید نه به هرم نگاه می‌کند، نه به آن تخت نگاه می‌کند، نه به آن ماشین دویست میلیونی نگاه می‌کند، نه به آن گردنبد صد میلیونی و پنجاه میلیونی نگاه می‌کند، نه به آن لباس‌ها و پوست‌های خز و... نگاه می‌کند، نه به باغ شمال و دریای جنوب و...! ابدا! تشریف بیاورید این‌طرف، همهٔ اینها را بگذارید و خودتان تشریف بیاورید، اگر می‌توانید اینها را هم با خودتان به آن دنیا بیاورید! چقدر به شما گفتیم! چقدر به شما نصیحت کردیم! چقدر خوب است که انسان ارزش خود را بداند و متوجه باشد که این زخارف دنیا فقط به او اضافه می‌شود، چیزی او را تغییر نمی‌دهد. بستن زیور آلات او را به کمال نمی‌رساند بلکه در سرش می‌زند. تظاهر به ظواهر و جلوه‌ها و لباس‌های کذا و...، اینها هیچ به او اضافه نمی‌کند بلکه در مغزش می‌زند!

لزوم رعایت ادب و فرهنگ توسط مردان و زنان در مجالس

ما می‌گوییم: زن‌ها در مجالس، لباس‌های مناسب بپوشند، متانت داشته باشند، وزانت داشته باشند، البته کفن نباید بپوشند مثل غسالخانه و آن چیزهایی که درآمده و عجیب‌غریب! نه! حالا لباس قشنگ باشد اشکال ندارد، لباس‌های خوب باشد، قشنگ باشد ولی متانت داشته باشند، حالا یک کسی این کار را نمی‌کند، در سر خودش می‌زند! با کسی شوخی نداریم، فرقی نمی‌کند. چیزی به او اضافه نمی‌شود، بدتر خودش را خراب می‌کند، بدتر آبروی خودش را می‌برد، بدتر مخالفت خودش را نشان می‌دهد! یعنی که چه؟ انسان باید همیشه درمقابل مردم با متانت، شخصیت خودش را به منصهٔ ظهور برساند نه با قرتی‌بازی و این حرف‌ها! مردها هم همین‌طور. انسان باید با رعایت ادب، احترام، فرهنگ و رعایت مسائل اخلاقی، موجب جلب افراد بشود. این دو روز دنیا می‌گذرد و انسان می‌گوید: عجب! ما در چه اعتباراتی بودیم؟ چه بیخود عمرمان را تلف کردیم! در چه؟ در این حرف‌ها! آن کارهایی را که بقیه می‌کنند حالا ما یک‌خرده کمرنگ‌تر آن را کردیم، آن تظاهراتی که بقیه در میان افراد می‌کنند حالا ما همان‌طور کردیم یک‌خرده پایین‌تر، به همان کیفیت و قضیه.

رسیدن به کمال، نتیجهٔ قرار گرفتن در تحت تربیت اولیای الهی

نمرود و فرعون اگر در تحت تربیت حضرت موسی و حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیهما السلام قرار می‌گرفتند، پایشان را همان جای پای ابراهیم و موسی می‌گذاشتند. خیال نکنید فرعون انسان نبود، شاخ داشت، دم داشت، چنگال داشت، نه! انسان بود، مغز داشت، گلبول داشت، گلبول سفید داشت، نفس داشت، روح داشت، وجدان داشت، بدی را می‌فهمید، خوبی را تشخیص می‌داد ولی آن حقیقت را نخواست. یعنی خود را به خواب زد. بعضی‌ها خوابشان می‌برد، انسان تکانشان می‌دهد بیدار می‌شوند. بعضی‌ها خودشان را به خواب می‌زنند، به خواب می‌زنند یعنی چه؟

ما وقتی که کوچک بودیم، خسته بودیم دیگر، گاهی می‌شد که مثلاً بازی می‌کردیم و مشقمان را نمی‌نوشتیم، من یادم هست هشت نُه سالم بود، وقتی که حوصله نداشتیم می‌گفتیم خب صبح بلند می‌شویم می‌نویسیم. شب مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌آمدند، مثلاً مهمان داشتند، بعد که می‌آمدند،

ما خسته بودیم می‌رفتیم زیر کرسی، می‌خواستند ما را بیدار کنند، ما خودمان را به خواب می‌زدیم! حالا مرحوم آقا هم می‌فهمیدند که ما خودمان را به خواب زدیم که ما را بیدار نکنند که مشقمان را بنویسیم، ایشان هم می‌فهمیدند و می‌گفتند: خب آقا سید محسن که خوابیده، عیب ندارد، حالا فردا که زودتر از مدرسه می‌آید بنویسد. و بعد به اتاقشان می‌رفتند.

بعضی‌ها خودشان را به خواب می‌زنند، هرچه تکان می‌دهی خواب است، هرچه حرف می‌زنی، خواب است! اینها را دیگر نمی‌شود بیدار کرد. آدم خواب را انسان می‌تواند بیدار کند.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام با نمرود صحبت کرد، فرمود: بیا نگاه کن، اگر تو خدایی خورشید را برگردان، فردا خورشید از مغرب بیاید بالا، خب حالا فهمیدی نمی‌توانی؟ خب بیدار شو، بیدار شو، تو هم راه بیفت، راه بیفت، بیا دنبال حضرت ابراهیم، آن‌وقت تو می‌توانی خورشید را از مغرب برگردانی، توی نمرود می‌توانی خورشید را همان‌طوری‌که وصی حضرت موسی، یوشع بن نون برگرداند،[1] برگردانی، همان‌طوری‌که آصف وصی و وزیر حضرت سلیمان برگرداند، تو هم می‌توانی برگردانی، همان‌طوری‌که امیرالمؤمنین علیهم‌السلام برگرداند،[2] تو هم می‌توانی برگردانی، توی ابابکر هم می‌توانی برگردانی، توی عمر هم می‌توانی، توی عثمان هم می‌توانی، چرا آمدی با علی مخالفت کردی؟! چرا آمدی حق را غصب کردی؟! چرا آمدی خلافت را غصب کردی؟!

به یک نفر که مریض است می‌گویند: این قرص را بخور، این آمپول را هم بزن، یک روز صبر کن، یک روز دندان روی جگر بگذار، تحمل کن، فردا که خوب شدی از این طرف سفره تا آن طرف سفره هرچه هست می‌توانی بخوری، ولی یک روز صبر کن. می‌گوید: نه! همین الآن لقمهٔ اول را که می‌خورد در گلو گیر می‌کند می‌میرد، تو نباید چیزی بخوری، الآن باید تحمل کنی.

فحش و سب کار مخالفین انبیاء و اولیای الهی

گناه انبیاء، گناه امیرالمؤمنین این بود، گناه امام رضا علیهم‌السلام این بود که آمدند تنبه دادند، آمدند راه را روشن کردند، آنها شروع کردند به فحش دادن، شما چرا اصلاً حرف می‌زنید؟ شما نباید حرف بزنید! شما چرا صحبت می‌کنید؟ بگذار ما رد شویم، بگذار ما خواست‌هایمان را بگوییم، بگذار ما از روی امیالی که داریم عبور کنیم، بگذار ما حکومت کنیم، بگذار ما خلافت کنیم، شما حرف نزن! حرف زدن شما ما را از سریر خلافت و سلطنت به زیر می‌کشاند! مردم متوجه می‌شوند! مردم می‌فهمند! گوش‌های مردم باز می‌شود! مردم دیگر دنبال ما نمی‌آیند! هان؟ اینها می‌گویند مردم به‌دنبال شما نیایند، به جهنم که نیایند، تو خودت را بیا، تو خودت را متوجه باش، این مردم فردا هشتشان گرو هجده‌شان است! چه کسی می‌آید به‌دنبال تو؟ ببینید! انبیاء، رسل الهی، اولیاء، اینها می‌آیند مردم را متنبه کنند، گوش آنها را باز کنند، صلاح را به آنها نشان بدهند، اینها شروع می‌کنند فحش دادن، سب کردن، تبلیغات کردن، اعلامیه پخش کردن، مجالس تشکیل دادن: اینها می‌آیند انحراف ایجاد می‌کنند، اینها می‌آیند صحبت می‌کنند، اینها می‌آیند تشکیک ایجاد می‌کنند، تشکیک! اینها برخلاف مسیر حرکت می‌کنند، اینها جوسازی می‌کنند! زورشان برسد جلوتر می‌آیند و می‌بندند، زورشان بیشتر برسد تبعید می‌کنند، زورشان بیشتر برسد زندان می‌اندازند، زورشان بیشتر برسد اعدام می‌کنند! برای چه؟ برای اینکه کسی حرف نزند! حرف نزن آقا! اگر کسی باید حرف بزند ما باید بزنیم نه تو، اگر قرار است

---

[1] . ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۰۳.

[2] . ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۰۳:

«... فَجَرَت هَذِهِ السُّنَّةُ فی رَدِّ الشَّمسِ عَلَی أمیرالمُؤمنینَ عَلیِّ بنِ أبی‌طالِبٍ علیهماالسلام فی هَذِهِ الأُمَّةِ رَدَّ اللهُ عَلَیهِ الشَّمسَ مَرَّتَینِ مَرَّةً فی أیّامِ رَسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ مَرَّةً بَعدَ وَفاتِهِ ... .»

کسی چیزی بگوید ما باید بگوییم نه تو! اگر قرار است کسی هدایت کند ما باید هدایت کنیم نه تو! اگر قرار است کسی بالای منبر برود ما باید برویم نه تو! اگر قرار است کسی امام جماعت بشود ما هستیم! مگر نمی‌گفتند؟ مگر ابوبکر و عمر این حرف‌ها را نمی‌زدند؟ مگر این حرف‌ها را نمی‌زدند؟ مگر خلفا این حرف‌ها را به ائمه علیهم‌السلام نمی‌زدند؟ مگر نمی‌زدند؟ چرا یزید امام حسین علیه‌السلام را کشت؟ اگر امام حسین می‌گفتند در تحت حکومت تو هستم و کاری هم با تو ندارم، یزید عروسی به‌پا می‌کرد، جشن می‌گرفت. می‌گفت: تمام حکومت عربستان را به تو دادم، مدینه که سهل است! هان؟! امام حسین به‌خاطر این شهید شد که گفت من نمی‌توانم دست از تنبه و تنبیه بردارم، حکومت تو، حکومت خلاف است، حکومت ظالم است، من نمی‌توانم دست بردارم. آمدند او را ازبین بردند.

اولیای الهی تنها مدافعین واقعی مکتب تشیع

خدا در اینجا این را می‌فرماید، این میزان، میزان کلی است که باید چه راهی را طی کرد؟ به کدام حرف باید گوش داد؟ به کدام مکتب باید توجه کرد؟ هر کسی می‌گوید دین، هر کسی دم از دین می‌زند، هر کسی دم از حق می‌زند، هر کسی دم از استقامت و پایداری و دفاع از حریم می‌زند، ولی کدام شخص؟ کدام فرد؟ آن کسی که با مبانی دین معارضه می‌کند، به صرف اینکه حالا ظاهری دارد، آیا او می‌تواند؟! آن کسی که بعد از هفتاد هشتاد سال سن، سند معتبر شیعه و کلام رسول خدا را که فرمودند: «برای من قلم و کاغذ بیاورید تا شما را به امری وصیت کنم»؛[1] وصیت به خلافت بلافصل علی بن ابیطالب بکنم، زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: «این دروغ است!»[2] آیا این می‌تواند مدافع از حریم و مکتب تشیع باشد؟! هان؟! آن کسی که می‌آید و مسلمات شیعه را، کوبیدن در به پهلوی دختر پیغمبر

---

[1] . ***مسند أحمد***، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ***صحیح البخاری***، ج ۷، ص ۹؛ ***صحیح مسلم***، ج ۵، ص ۷۶:

«... قال رسول الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم: "إئتوني بالكَتِفِ والدّواةِ (أو اللّوحِ والدّواةِ) أكتُب لَكُم كتابًا لَن تَضِلّوا بعدَه أبدًا!" فقالوا: "إنّ رسول الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم يَهجُر!"»

ترجمه: «... رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: "برای من استخوان کتف و دواتی (یا کاغذ و دواتی) بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هیچگاه گمراه نشوید!" پس بعضی گفتند: "رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزیان می‌گوید!"» (محقّق)

«و حَدَّثَنی محمّدُ بنُ رافعٍ و عبدُ بنُ حميد قال: عبدُ أخبَرَنا و قالَ ابنُ رافعٍ: حدّثَنا عبدُ الرزّاقِ: أخبَرَنا مُعتَمِرٌ عن الزُّهريّ عن عُبَيدِالله بنِ عبدِالله بنِ عُتبَةَ عن ابنِ‌عبّاس قال: لمّا حضَرَ رسولُ الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم و فی البيتِ رجالٌ فيهم عُمَرُ بنُ الخَطّاب، فقالَ النّبیُّ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم: "هَلُمَّ أكتُب لكُم كتابًا لا تَضِلّونَ بعدَه"! فقال عُمَرُ: إنّ رسولَ الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم قد غلَبَ علیه الوَجَعُ و عندَكُم القرآنُ، حَسبُنا كتابُ الله!... .»

ترجمه: «ابن‌عباس گفت: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به حال احتضار موت درآمد، در اطاق آن حضرت تنی چند از مردان از جلمه عمر خطّاب بودند. پیغمبر صلّی الله علیه [و آله] فرمودند: "حاضر شوید برای شما کاغذی بنویسم که دیگر پس از آن هیچگاه گمراه نشوید!" عمر گفت: بر رسول خدا درد مرض غلبه کرده است، و در نزد شما قرآن است؛ ما را کتاب خدا کافی است!... .» (محقّق)

[2] . ***کشکول زمان***، ص ۲۹.

علیهماالسلام را،[1] انکار می‌کند،[2] آیا او می‌تواند مدافع حریم باشد؟! آن کسی که زیارت عاشورا را انکار می‌کند، آیا او می‌تواند مدافع حریم تشیع باشد؟! آن کسی که ابوحنیفه را از مفاخر اسلام می‌شمارد،[3] آیا او می‌تواند مدافع حریم تشیع باشد؟! هان؟ کدام کس می‌تواند مدافع حریم تشیع باشد؟! آن کسی که می‌گوید: گرچه در بعضی از موارد سنت پیغمبر بر این بوده ولی الآن چون شیعه این کار را انجام می‌دهد گرچه برخلاف سنت پیغمبر است ولی باید این عمل را انجام داد! آیا این می‌تواند مدافع حریم تشیع باشد؟! نه! مجالس داریم، سینه‌زنی داریم، این‌طرف و آن‌طرف می‌رویم، پیاده می‌رویم، دسته راه می‌اندازیم و فلان، ولی میزان معرفت ما به حقیقت وحی تا چه حدّ است؟ آن مسئله است.

آیا آن کسی که براساس حقیقت و مکتب توحید حرکت می‌کند می‌تواند مدافع حریم اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد یا آن کسی که وحدت‌وجودی را نجس می‌داند و معتقدین به وحدت وجود را واجب الاجتناب می‌داند؟ کدام‌یک مدافع حریم تشیع هستند؟! وحدت وجودی که اصل و اساس مکتب تشیع و حقیقت قرآن کریم است، اعتقاد به این مسئله موجب نجاست خواهد شد! آیا این شخص که قائل به نجاست معتقدین به وحدت وجود است، می‌تواند مدافع حریم مکتب تشیع باشد؟! یعنی بنده که قائل به وحدت وجود هستم نجس هستم و باید از من اجتناب کرد! علامه طباطبایی که قائل به وحدت شخصیه و حقیقت وجود است، ایشان نعوذبالله نجس است! مرحوم قاضی نجس است! مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ نجس است! نگاه کنید. چه کسی مدافع حریم تشیع است؟! چه کسی مدافع حریم تشیع است؟ اولیاء الهی.

---

[1] . ***بحار الأنوار***، ج ۳۰، ص ۲۹۳:

«... فَضرَبَت فاطِمَةُ یَدَیها مِن البابِ تَمنَعُنی مِن فَتحِهِ فَرُمتُهُ فَتَصَعَّبَ عَلَیَّ فَضرَبتُ کَفَّیها بِالسَّوطِ فَأَلَّمَها، فَسَمِعتُ لَها زَفیراً وَ بُکاءً، فَکِدتُ أن ألینَ وَ أنقَلِبَ عَنِ البابِ فَذَکَرتُ أحقادَ عَلِیٍّ وَ وُلوعَهُ فی دِماءِ صَنادیدِ العَرَبِ، وَ کَیدَ مُحَمَّدٍ وَ سِحرَهُ، فَرَکَلتُ البابَ وَ قَد ألصَقَت أحشاءَها بِالبابِ تَترُسُهُ، وَ سَمِعتُها وَ قَد صَرَخَت صَرخَةً حَسِبتُها قَد جَعَلَت أعلَی المَدینَةِ أسفَلَها، وَ قالَت: "یا أبَتاه! یا رَسولَ اللهِ! هَکَذا کانَ یُفعَلُ بِحَبیبَتِکَ وَ ابنَتِکَ، آهِ یا فِضَّةُ! إلَیکِ فَخُذینی فَقَد وَ اللهِ قُتِلَ ما فی أحشائی مِن حَملٍ." وَ سَمِعتُها تَمخَضُ وَ هیَ مُستَنِدَةٌ إلَی الجِدارِ، فَدَفَعتُ البابَ وَ دَخَلتُ فَأقبَلَت إلَیَّ بِوَجهٍ أغشَی بَصَری، فَصَفَقتُ صَفقَةً عَلَی خَدَّیها مِن ظاهِرِ الخِمارِ فانقَطَعَ قُرطُها وَ تَناثَرَت إلَی الأرضِ ...»

ترجمه: «... فاطمه دستش را بر در گذاشته و نمی‌گذاشت در را باز کنم. با تازیانه بر دستان او زدم و او درد کشید، و شنیدم که گریه و ناله می‌کرد، و نزدیک بود که دلم برایش بسوزد و از در برگردم، در این هنگام کینه‌های علی و ولع او در ریختن خون قهرمانان عرب و نیرنگ محمد و جادوی او یادم افتاد، و با لگد بر در زدم، درحالی که فاطمه بر در تکیه کرده و اجازه نمی‌داد باز شود، و شنیدم که چنان فریادی زد که گمان کردم مدینه زیر و رو شد، و گفت: "**پدرجان، ای رسول خدا، این‌گونه با دخترت و حبیبه‌ات رفتار می‌کند. آه ای فضه، مرا دریاب، به خدا قسم، بچه‌ام در شکمم کشته شد.**" و شنیدم که از درد زایمان می‌نالد و او به دیوار تکیه کرده بود، من در را باز کردم و داخل خانه شدم و فاطمه با چهره‌ای که جلوی چشمانم را گرفت جلو آمد، من از روی روبندِ او سیلی بر دو گونه او زدم که گوشواره‌اش پاره شد و بر زمین افتاد ...»

[2] . قائل به این مطلب آیة الله محمد حسین آل‌کاشف الغطاء در کتاب ***جنة المأوی***، ج ۱، ص ۶۲ ـ ۶۶ می‌باشد.

دیگر گویندهٔ این کلام سید محمدحسین فضل الله از علمای معروف لبنان است (منبع: سایت آپارات، صفحهٔ کتاب الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمد حسین فضل الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیةالله فضل‌الله، زمان انتشار: ۷/مارس/۲۰۱۵).

آیةالله سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب ***مأساة الزهراء*** علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقّق)

[3] . ***اسلام و مقتضیات زمان***، ج ۱، ص ۱۰۴؛ ***اسلام و نیازهای زمان***، ج ۱، ص ۶۶؛ ***خدمات متقابل اسلام و ایران***، ص ۵۸۵؛ ***مجموعه آثار شهید مطهّری***، ج ۲۱، ص ۸۱.

ممنوعیت اظهار نظر افراد در مواردی که اطلاعی از آنها ندارند

اینجا است که ما باید به خود بیاییم و متوجه باشیم و پا را از حدّ خود فراتر نگذاریم که آن دنیا باید حساب پس بدهیم! نمی‌دانیم که نمی‌دانیم، این مسئله‌ای نیست، اما وقتی که نمی‌دانیم دیگر نگوییم نیست! نگوییم می‌دانیم! نگوییم این‌طور است! شما که یک صفحه فلسفه نخواندید حق ندارید راجع به مسائل فلسفی اظهار نظر کنید گرچه راجع به مسائل دیگر اگر می‌خواهید اظهار نظر بکنید بکنید، اما در اینجا حق ندارید اظهار نظر کنید. ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ﴾[1] آنچه را خدا فضیلت داده شما تمنی نکنید، شما نخواندید، شما به اینجا نرسیدید، شما وقتتان را به این مسائل نگذراندید، در جاهای دیگری گذراندید. ﴿بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ صحبت در این مسائل علم می‌طلبد، تخصص می‌طلبد، همان‌طوری‌که ما در مسائل تقلیدی و فقهی مصطلح و متعارف، این مطلب را می‌گوییم که کسی حق ندارد بدون اطلاع و اجتهاد در مقام فتوا باشد، هیچ مجتهدی هم حق ندارد اگر نسبت به بعضی از مسائل اطلاع نداشته باشد، در آن مسائل اظهار نظر کند، مثل کسی که به مسائل پزشکی اطلاع ندارد برود اظهار نظر کند و نسخه بنویسد! مثلاً یک نفر که ناراحتی قلبی دارد برود پیش مرجع تقلید و بگوید که آقا قلبم درد می‌کند، او هم یک کاغذ دربیاورد و بنویسد که دوتا قرص بخور، دوتا آمپول بزن! خب مردم چه می‌گویند؟ می‌گویند: خل شده، و حجیت سایر مطالبش هم ساقط می‌شود و ازبین می‌رود. همین‌طور نسبت به مسائل دیگر. مسائل توحیدی، مسائل عرفانی، همچنین گل و گشاد نیست که هر کسی بخواهد به خودش اجازه بدهد که در آنها اظهار نظر کند. این مطلب مطلبی است که باید برای ما جا بیفتد.

دستور یعنی شناسایی محدوده و وضعیت خود

مسئلهٔ ما مسئلهٔ سلوک زنان بود: زنان در چه قالبی باید خود را به فعلیت و کمال برسانند؟ زنان در چه محدوده‌ای باید خود را به مقام تربیت و تزکیه برسانند؟ در چه قالبی؟ در چه برنامه‌ای؟ در چه وضعیتی؟ آیا با هر قسم و با هر وضعیت و با هر کیفیت، انسان می‌تواند به یک‌همچنین مطلبی برسد یا اینکه نه، دستور و برنامهٔ خاص دارد؟! دستور فقط نماز خواندن که نیست، آن نماز را همه باید بخوانند. دستور فقط روزه گرفتن که نیست، آن روزه را همه باید بگیرند. اختصاص به زن و مرد ندارد. دستور فقط ذکر گفتن که نیست، این که هنر نیست، شما یک ضبط هم روشن کنید و در آن نوار بگذارید، از صبح تا شب برای شما یونسیه می‌گوید! هنر نکردید. دستور، گفتن لا اله الا الله که نیست، یک نفر می‌نشیند و برای ما لا اله الا الله می‌گوید، تسبیح دربیاورد و لا اله الا الله بگوید، مخصوصاً اگر آدم بیکاری باشد، بعضی‌ها هستند که همین‌طوری با تسبیح بازی می‌کنند! همین‌طوری می‌گردانند! چقدر مرحوم آقا از این کار بدشان می‌آمد! بعد هم مرتب این‌طوری بچرخانند، بالأخره آدم بیکار دهانش هم بجنبد. دستور که اینها نیست.

دستور عبارت است از اینکه انسان محدودهٔ خودش را بشناسد، وضعیت خودش را بشناسد، فرعون درون خودش را بشناسد که به چه چیزهایی تمایل دارد؟ دنبال چه نکاتی دارد حرکت می‌کند؟

لزوم تصمیم‌گیری افراد برای عمل کردن به دستورات

چند روز پیش یک نفر از دوستان پیش من آمده بود، راجع به یک قضیه، مسئله‌ای را مطرح کرده بود، گفته بود: «من این‌طورم، این‌طورم... .»

---

[1] . سوره نساء (۴) آیه ۳۲. ***رساله بدیعه***، ص ۸۹:

«از خداوند درخواست برتری‌هایی را که به بعضی (مردان) نسبت به بعض دیگر (زنان) داده شده ننمایید.»

الآن در همین مطالبی که دوستان می‌نویسند، کم و بیش از این مسائل دیده می‌شود. یکی از مخدرات نوشته بود: «من زیاد صحبت می‌کنم، چه‌کار کنم که کم صحبت کنم؟» خب صحبت نکنید، چه‌کار کنم که ندارد! مگر اینها دعا دارد؟! مگر ورد دارد؟! خب تصمیم بگیر و حرف نزن. مگر شما فرفره هستید که همین‌طوری بچرخید؟! خب این زبان در دهان ما هست اگر بخواهیم حرف می‌زنیم، ببینید من الآن حرف نمی‌زنم، پنج ثانیه گذشت و من حرف نزدم، آیا می‌توانم حرف نزنم یا نه؟ همین‌طوری تا می‌نشینیم فر فر ویز شروع می‌کنیم به وررررر تا چه موقع؟ تا وقتی که از نفس بیفتیم و غش کنیم! بابا این که نشد! حرف صحیح از کیسهٔ انسان کم می‌کند چه برسد به دروغ و حرف لغو و مسائل دیگر. این مطالب، دعا ندارد. چه‌کار کنم؟ خب حرف نزن. از افرادی که خودشان طالب این مطالب هستند، یک سؤال می‌کنم: اگر شما ناراحتی داشته باشید، زخم معده داشته باشید و دکتر به شما بگوید که اگر حرف بزنید قلبتان از کار می‌افتد، آیا آن‌وقت حرف می‌زنید یا نمی‌زنید؟ اگر بمب هم بترکد حرف نمی‌زنید دیگر. پس می‌توانید، «چه‌کار کنم» ندارد.

این شخص پیش ما آمد و گفت: «من وقتی که می‌روم در جایی که صحبتی هست، مطلبی هست، من نمی‌توانم خودم را کنترل کنم!» گفتم: نه آقاجان! می‌توانی خودت را کنترل کنی ولی نمی‌خواهی! نمی‌خواهی! تصمیم بگیر. وقتی که انسان وارد یک مجلس می‌شود تصمیم بگیرد که ساکت باشد، انسان باید این کار را انجام بدهد، پس چه موقعی باید شروع کند؟ همین الآن، بسم‌الله! خب ما داریم می‌گوییم که چه‌کار کنیم؟ همین کار، در همین مجلس من دارم می‌گویم که این کار را بکنیم. تصمیم بگیرید وقتی که رفتید در آنجا، هرچه گفتند شما ساکت باشید و حرف نزنید، آن‌وقت ببینید که آیا می‌توانید یا نه؟ می‌توانید. مرتب حرف زدن، مرتب این‌طرف مسئله مطرح کردن، آن‌طرف [صحبت کردن چه فایده‌ای دارد؟!]

خب یک عده مریضند! اصلاً مریض هستند! مرض آنها این است که دائماً در حال تلاطم باشند! آرامش بر آنها خوش نیاید! دائماً اضطراب، دائماً تلاطم، دائماً آشوب، از این‌طرف حرف ببر به آن‌طرف، از آن‌طرف حرف بیار به این‌طرف، از آن‌طرف غیبت بکن، پشت سر شما این را گفتند، جلوی شما این را گفتند، عقب شما این را گفتند، چپ و راست همین‌طور. در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم همین‌طور بودند، خیلی به شدت، آن‌قدر پدر ما از دست این افراد خون دل خورد! اصلاً آرامش نداشتند، فشار ایشان می‌رفت ۲۲! گاهی اوقات هم ۲۳! من فشار ایشان را می‌گرفتم، فشار ۲۲ بود ولی می‌گفتم: ۱۸ بالاتر! نمی‌توانستم بگویم، وضعیت ایشان معلوم بود. این به‌خاطر چیست؟ چون برای ایشان خبر آوردند! آخر خدا خانهٔ تو را خراب کند برای چه مسئله را برای ایشان بیان می‌کنید؟!

همین افراد این اواخر راه افتاده بودند و هرچه ما می‌گفتیم ضدش را این‌طرف و آن‌طرف پخش می‌کردند! در قم جلسه تشکیل می‌دادند، در مشهد جلسه تشکیل می‌دادند، در طهران جلسات تشکیل می‌دادند، حرف‌های ما را یکی‌یکی از نوار پیاده می‌کردند که ببینند کدام را ما اشتباه گفتیم که بروند پخش کنند! خلاصه اوضاعی شده بود! خب رفقا و دوستان ما در مقام دفاع برمی‌آمدند و من دیدم که اصلاً اوضاع دارد از دست می‌رود! همهٔ آنهایی را که از ما دفاع می‌کردند دعوتشان کردم، آنها به منزل آمدند، گفتم: شما دارید از چه کسی دفاع می‌کنید؟ گفتند: «از شما دفاع می‌کنیم.» گفتم: مگر از من دفاع نمی‌کنید؟ از این ساعت بنده بری هستم از هر کدام از شما که یک کلام علیه من بشنود و جواب بدهد! بری هستم و اگر به گوشم برسد قطع رابطه می‌کنم! ببینید! از امروز ساعت فلان، در هر مجلسی، در هر جایی اگر کسی صحبت کرد من می‌آیم برخورد می‌کنم! وقتی که آن افراد دیدند که این قضیه [(دفاع دوستان از ما)] قطع شد دیگر فهمیدند که مسئله جدی است! مسئله تمام شد.

البته رفقا و دوستان بدانند نامه‌هایی را که می‌نویسند و به مسائل ضروری اشاره می‌کنند، اگر نیاز باشد جواب می‌دهم. چون اگر خدا بخواهد ما دیگر به‌طور مرتب هر ماه این جلسات را داریم مگر

اینکه عذر و مانعی پیش بیاید. دوستان توقع این را نداشته باشند که من پاسخ خصوصی به آنها بدهم، مگر اینکه خود سؤال خصوصی باشد، ولی اگر سؤال جنبهٔ عمومی داشته باشد این را در همین مجالس مطرح می‌کنیم که خب بقیهٔ دوستان هم بشنوند، چون علیٰکلّحال سؤال، سؤال جمعی است، سؤال فردی که نیست.

انجام دادن عملِ برخلاف مسیر خدا، یعنی حکومت شیطان بر انسان

وقتی که دیدند این مسئله قطع شد شروع کردند خودشان به مجالس می‌آمدند. من یادم هست در یکی از این مجالس که منزل یکی از همین آقایان بود و مرحوم آقا هم گاهی در آن مجلس شرکت می‌کردند، روضه‌ای بود، جلسه‌ای بود، نشسته بودیم و اتفاقاً من در آن مجلس مقابل یکی از هیمن آقایان طهران، از همین شیاطین نشسته بودم! واقعاً آنها از شیاطین بودند! هنوز هم هستند! هنوز هم هستند! یعنی همان عملی را که شیطان انجام می‌دهد! خب شیطان چطور انجام می‌دهد؟ همین‌طور انجام می‌دهد. وقتی که انسان عملی را برخلاف مسیر خدا انجام بدهد، یعنی در آن موقع شیطان دارد بر او حکومت می‌کند، در آن موقع شیطان دارد زمام او را به‌دست می‌گیرد و او را به این راه و آن راه می‌برد، و ما باید این را بدانیم، در هر عملی که انجام می‌دهیم مواظب این باشیم، یک لحظه، یک ثانیه، پنج ثانیه فکر کنیم که آیا الآن شیطان دارد ما را به این کار وادار می‌کند یا رحمان؟ چه کسی؟ همین‌طوری مثل فرفره نچرخیم! فقط پنج ثانیه، خیلی هم مایه نمی‌برد، آدم سکته نمی‌کند، پنج ثانیه، یک لحظه فکر کنیم که این تلفنی که من الآن دارم می‌زنم آیا شیطان دارد من را وسوسه می‌کند یا جبرائیل یا ملائکه یا روح‌القدس یا اولیای الهی؟ چه کسی؟ از چه ناحیه‌ای این میل در من پیدا شد؟ از چه ناحیه‌ای الآن این گرایش در من پیدا شده؟ این صحبتی که می‌خواهم بکنم، این پیغامی‌که می‌خواهم برسانم، این کاری که می‌خواهم انجام بدهم، این دعوتی که می‌خواهم بکنم، این کلاسی را که می‌خواهم بروم، این از چه ناحیه‌ای است؟!

ما به رفقا می‌گوییم که خانم‌ها هفته‌ای بیشتر از دو مرتبه، از منزل خارج نشوند، آقا! فلان کس کلاس تشکیل داده، آیا اجازه می‌دهید بیشتر از دو مرتبه در هفته برویم؟ خب برو! صد دفعه برو! دویست دفعه برو! اصلاً صبح تا شب برو در خانهٔ فلانی بنشین! وقتی که این حرف را می‌گوییم یعنی مطلب همین است، دیگر این‌طرف کردن و آن‌طرف کردن و یک سوراخ باز کردن و یک شبهه کردن و یک راه باز کردن و عمه‌قزی این را می‌گوید و خاله‌قزی آن را می‌گوید و پیرزنِ این را می‌گوید و پیرمردِ آن را می‌گوید، آقاجان! ما در زمان پدرمان کتاب‌های اینها را روی تاقچه گذاشتیم، همهٔ اینها را خواندیم، همهٔ این راه‌ها را رفتیم! یک حرف به شما می‌زنیم: اگر به جای من پدرم به شما می‌گفت که برو مسجد فلان، آیا باز هم می‌گفتی که عمه‌قزی این را می‌خواهد؟! بنشین فکر کن، تا چه موقعی گیجی بدبخت؟! تا چه موقعی خودت را به خواب می‌زنی نفهم؟! آیا حتماً من باید بگویم که امام زمانم تا حرف من را قبول کنید؟! هان؟ بدبخت! وقتی که من چیزی را می‌گویم، این را دارم برای خودت می‌گویم، اگر نمی‌خواهی قبول کنی خب نکن! اگر صد سال بروی در غار حرا و در آنجا احیا هم بگیری، غار حرا برای شما می‌شود محل شیطان! همان غار حرا که پیغمبر در آن عبادت می‌کرد، برای تو که داری خلاف می‌روی می‌شود شیطان! شیطان!

لزوم عمل برطبق یقین تا هنگام کشف خلاف

وقتی که من می‌گویم با فلان کس ارتباط نداشته باشید، زن‌ها نباید با فلان کس ارتباط داشته باشند و خودشان تنهایی به مسافرت بروند، می‌گویند: آقا ما دیدیم که کسی را نداریم که ما را راهنمایی کند گفتیم که فلان آقا همراه ما باشد که به ما راهنمایی کند! خب برو! هر روز برو! هر روز! برو کربلا!

برو مکه! برو آمریکا! برو دریا! برو جهنم! هر جا که دلت می‌خواهد برو! ما با کسی شوخی نداریم! مطلبی را هم که می‌گوییم یک مرتبه است. این را هم که خدمت دوستان و رفقاعرض می‌کنم، به‌خاطر اتمام حجت است که فردا در روز قیامت جلوی پدر من را نگیرید و بگویید که فلانی به ما نگفت! آنچه به نظر من برای رفقا صلاح می‌آید و به ذهنم می‌رسد، آن را بیان می‌کنم. ممکن است اشتباه کنم، و قطعاً هم در بعضی از اوقات اشتباه می‌کنم، در این مسئله شکی نیست ولی تا وقتی که انسان نسبت به یک مطلب یقین دارد، شرعاً موظف است و مکلف است که برطبق یقینش عمل کند و همان یقین را به مردم القاء کند تا وقتی که کشف خلاف بشود.

یک روز مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به یک نفر از دوستان سابق خود گفتند: «معاملات ربوی نکنید، معاملات بانکی نکنید.» آن شخص توجه نکرد و می‌رفت انجام می‌داد و ما تعجب می‌کردیم که چرا این مسئله هنوز هست؟! تااینکه یک روز مرحوم آقا ورق را برگرداندند. تماس گرفت جواب ندادند. در یکی از همین شهرستان‌ها بود، آمد طهران و وضعش خیلی به‌هم ریخته بود، خیلی! من دیدم مرحوم آقا آمدند بالا ولی این مرحوم آقا که با عمامهٔ سبز در منزل بودند، دیدم رفتند و عمامه [سیاه] سرشان گذاشتند، لباس پوشیدند، جوراب پوشیدند! ـ گفتم: بَه‌بَه کارش درآمد! ـ آمدند بالا نشستند و فرمودند:

> آقای فلان! ما به شما این را گفتیم و شما گوش ندادید! (عبارت مرحوم آقا این بود، وقتی که ایشان این حرف را بزنند، دیگر وضعیت ما که مشخص است! مرحوم آقا که ولیّ‌خدا بود و با آن وضعیت بود!) ما نمی‌گوییم که حرف‌های ما درست است ولی این را می‌گوییم که ما مطالبی را که می‌گوییم از روی گمان و ظن به صحت به رفقا می‌گوییم و تا وقتی که این گمان و ظن به صحت برقرار است این مطلب هم برقرار است، وقتی که کشف خلاف شد آن موقع حرف را برمی‌گردانیم، ما نمی‌گوییم درست است!

در حالی‌که مطلب آقا صد درصد درست و صد درصد موافق با واقع، ولی ایشان در مقام تواضع این‌طور فرمودند.

لزوم استفاده از راه بزرگان و عمل به مطالب بزرگان و اولیای الهی

بنده هم خدمت رفقا همین را عرض می‌کنم، ببینید! الآن چه مدت این مجالس ترک شده بود؟! مدت زیادی ترک شده بود؟ خب بسیارخوب، حالا اگر چند سال دیگر هم ترک شده بود چطور می‌شد؟ خب انسان باید استفاده کند. شما که الآن در اینجا آمدید خب جای دیگر هم می‌توانستید بروید، الآن در همین قم ببینید چندتا مجلس است؟ مجالس روضه، بیا و برو، خواهران، برادران، خواجگان! بله! خواهر، برادر، همین حرف‌ها، طهران، دعوت‌های مختلف، جلسات مختلف، زن، مرد، قاطی، همه‌قسم، روضه، سینه‌زنی! اما چرا شما به اینجا آمدید؟ براساس بینش، براساس ادراک، براساس فهم. رفقا و دوستان می‌دانند که من برای یک نفر نامه ننوشتم، تا آنجایی که در ذهن می‌آورم تا الآن یک نفر را به مجالس خود دعوت نکردم و اگر افتخاری داشته باشم که در خدمت دوستان و محبین راه خدا باشم، به‌واسطهٔ صدقه‌سریِ اولیاء الهی است که ما را در این راه حرکت دادند. بینش ما را نسبت به این راه تصحیح کردند، وضعیت ما را نسبت این راه [مشخص کردند،] والاّ من‌هم مثل بقیهٔ افراد بودم، من‌هم مثل بقیهٔ اشخاص بودم، من‌هم مثل کسان دیگر بودم، در جاهای دیگر بودم، در مناصب دیگر بودم، مگر آن کسانی که هم‌دورهٔ ما بودند، این‌طرف و آن‌طرف و فلان چیز نیستند؟! حالا دیگر هر کسی براساس وظیفه و تکلیفی که دارد، خودش بهتر می‌داند. اینکه الآن من افتخار زیارت رفقا و دوستان را دارم، این به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر این راهی است که گذشتگان برای ما باز کردند. همین راه را هم برای شما با کتاب‌های خودشان باز کردند، خب آنها که خدمت مرحوم آقا رسیدند حضوراً و آنهایی که نرسیدند، خب با مطالعات کتاب‌های ایشان و با بینش خودشان آمدند و در این مسیر قرار گرفتند. خب

حالا که این‌طور است چرا استفاده نکنیم؟! چرا همین‌طوری بیاییم و برویم و دل خوش کنیم که ماهی یک دفعه جلسه‌ای هست و صحبتی هست و مطلبی؟! هان؟ یا اینکه نه! اگر قرار باشد بر اینکه انسان بخواهد به هر مطلبی که هست توجه کند، بنده تضمین نمی‌دهم، بلکه بزرگان تضمین دادند، مرحوم آقا تضمین دادند و تضمینی هم که ایشان می‌دهند، حرفی در آن نیست، ما هم ایشان را می‌شناسیم، ایشان به بنده می‌فرمودند و به غیر من‌هم فرمودند:

کسی که به این مطالبی که ما می‌گوییم عمل کند، برای او فتح‌باب خواهد شد!

حالا ما عمل نمی‌کنیم، مرتب دور می‌زنیم! آقا اجازه می‌فرمایید آن کار را بکنیم؟! آقا اجازه می‌فرمایید از آن‌طرف بیفتیم؟! آقا اجازه می‌فرمایید پیچ بزنیم؟! آقا اجازه می‌فرمایید...؟! آقا اجازه می‌فرمایید...؟! آقا اجازه می‌فرمایید...؟! بله، بفرمایید! بفرمایید! من که نه شمشیر دست گرفتم و نه تفنگ دست گرفتم، یک دفعه می‌گویم که آقا این کار را بکنید، تمام شد. دیگر آقا اجازه می‌فرمایید و آقا بالای ما فلان است و پایین ما فلان است و چه چه، اینها دیگر بله! عاقلان دانند!

تجاوز نکردن از حد خود، لازمهٔ رسیدن به مطلوب

بنابراین آیهٔ شریفه می‌فرماید: از حدّ خودتان تجاوز نکنید، حدّ خود را داشته باشید به مطلوب می‌رسید؛ ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ آن را که خدا برای یکی قرار داده، شما تمنا نکنید، ببینید خدا برای شما چه قرار داده است؟

به من گفتند: «آقا رسالهٔ عملیه نمی‌نویسید؟!» گفتم: هیچ‌وقت دکتر به من تجویز نکرده که با دست خود، خودم را در جهنم بیندازم! هروقت آقایانِ اطبا و رفقا و دوستان یک‌همچنین تجویزی کردند، چشم! خب حالا یکی خیلی کارها را می‌کند، خب بکند! آقا چرا شما فرض کنید که فلان کار را نمی‌کنید؟ آقا می‌خواهید در اینجا جایی را بسازیم؟ بعضی از رفقا و دوستان می‌گفتند: «یک جا بسازیم که یکی دو هزار متر باشد و فلان باشد که افراد که برای جلسات عنوان می‌آیند، همه بتوانند بنشینند!» گفتم: ما این جلسات عنوان را برای بیست نفر تشکیل دادیم! فقط بیست نفر! اگر قرار بر این باشد که کسی عمل بکند، همان ده بیست نفر کافی است! زیاد کردن و کم کردن و...، نتیجه‌ای برای مجلس ندارد. نه‌خیر!

در زمان مرحوم آقا ما گفتیم که آقا افراد می‌آیند، صبح‌ها در منزل مشهد مجالس بود دیگر، گفتیم که آقا مردم می‌آیند و گاهی زمستان است و در حیاط می‌نشینند، گاهی اوقات که مجالس شلوغ می‌شد تا کوچه می‌نشستند، اجازه بدهید یک طبقه بالا بسازیم که جا باشد، ایشان فرمودند: «هر کسی می‌خواهد اینجا بیاید زود بیاید، ما از همین یک طبقه تجاوز نمی‌کنیم، تمام شد.» این را می‌گویند مرد خدا. این کسی است که دنبال [تبلیغات و کثرت جمعیت نیست.]

آقا مردم نیاز دارند و احتیاج دارند و تبلیغ است و شعائر است و...! آقا این پنبه‌ها و حرف‌ها در گوش ما نمی‌رود! آیا مردم نیاز دارند؟! چند نفر از اینهایی که پیش آقا آمدند، ماندند؟! این حرف‌ها چیست؟!

در همان ماه‌های آخر حیات مرحوم آقا، یک قضیه بین من و ایشان اتفاق افتاده بود، من صحبتی کرده بودم، از مجلس که برگشتیم ایشان فرمودند: «فلانی! شما این‌طوری صحبت نکن. شما کلی صحبت کن، برای چه مطلب را این‌قدر پایین می‌آوری؟!» گفتم: آقاجان اگر پایین نیاورم نمی‌فهمند! حرف من را توجیه می‌کنند! فرمودند:

تو حرفت را بزن، حرف کلی را بزن، آن کسی که بخواهد بفهمد خدا به او توفیق می‌دهد و می‌فهمد. و آن کسی که نباید بفهمد اگر هزارتا مصداق هم بیاوری باز هم آن‌طرف می‌رود!

این حرف را برای چه کسی زدند؟ برای رفقایشان که تا دم مرگ در سرشان می‌زدند و می‌گفتند: «رفت ز دار فنا آقای ما!» برای اینها می‌گفتند! شما برای اینها حرف می‌زدید! برای همین آقا صحبت

می‌کردید! برای همین...! بعد فرمودند:

فلانی! بدان همهٔ این افرادی را که داری می‌بینی، همهٔ اینها سیاهی لشگر هستند غیر از چند نفر! (دست خود را این‌گونه کردند!) غیر از چند نفر که اینها کالجبل الراسخ هستند!

حالا بنده برای جلسهٔ عنوان بصری چهار هزار متر ساختمان درست کنم؟! این حرف‌ها چیست؟! این حرف‌ها چیست؟ طبقهٔ بالا درست کنیم؟! این بساط چیست؟! اینها برای اهل دنیا است که هرچه بیشتر باشد [بیشتر خوشحال می‌شوند!] در تشییع جنازهٔ حضرت آقای فلان، این‌قدر شرکت کردند! این حرف‌ها چیست؟! در فلان مجلس این مقدار شرکت کردند! اینها برای اهل دنیا است. آنهایی که شرکت کردند اینها فقط افرادی بودند که سر مردن زیر جنازهٔ آدم را می‌گیرند و وقتی که دفن کردند بلند می‌شوند می‌روند، یک روز هم سیاه نمی‌پوشند و فردا سفیدش می‌کنند! اینها این‌طوری هستند! آیا ندیدیم؟! آیا خودمان تشییع میلیونی را ندیدیم؟! آیا تا آخر همین‌طور بود؟! هان؟! آیا تشییع‌های میلیونی را ندیدیم؟!

مرحوم آقا- رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند: «پدر ما در اوین فوت کرد در حالی‌که دو نفر به دیدن او نرفتند!» ناراحتی قلب گرفته بود، همین آقا، پدربزرگ ما، دیگر در آن سال آخر در درکه بود، اوین و آنجاها بودند، ایشان می‌فرمایند که دو نفر آنجا برای دیدن او نرفتند! ولی وقتی که فوت کرد می‌گویند: «در طهران مثل آن روز تشییع نشده بود!» این مردم! الآن عکس آن تشییع هست، مدتی پیش که من به منزل یکی از ارحام رفته بودم آن عکس تشییع را در آنجا دیدم، اتفاقاً به او گفتم که کپی این عکس‌ها را به ما بده و فلان، البته هنوز به‌دست ما نرسیده است. واقعاً آن عکس نشان می‌داد که چه جمعیتی در آن تشییع شرکت کرده بودند! بنده که آن موقع نبودم، دو سه سال قبل از تولد ما تشییع بوده، یادم نمی‌آید، ولی وقتی که من نگاه می‌کردم می‌دیدم در این خیابان عظیم همین‌طور جمیعت موج می‌زد! اینها همان‌هایی بودند که یک سال در اوین ایشان از ناراحتی قلب داد می‌زد، ولی دو نفر به عیادت او نرفتند! این همان مردم بودند! حالا دنیا را فهمیدید؟ متوجه شدید؟ حالا فهمیدید چرا مرحوم آقا می‌فرمایند: «غیر از چند نفر بقیه همه سیاهی لشگر هستند؟!»

لزوم توجه به خود و لزوم تصمیم‌گیری برای عمل کردن به مطالب

به من می‌فرمودند:

فلانی برو خودت را بپا، تو را مثل شمع مجلس، در مجالس خودشان می‌برند، از گرما و نور تو استفاده می‌کنند و آن‌وقت این وسط تو آب می‌شوی، عمر تو ازبین می‌رود، برو خودت را بپا!

اینها حرف‌هایی بود که این بزرگان زدند و رفتند، الآن هم من خدمت رفقا همین را دارم می‌گویم: باید خودمان را بپاییم، نباید به این و آن نگاه کنیم که این چیست و آن چیست و این چه کاره است و آن چه کاره است. بیاییم فرعون ونمرود درون خودمان را اصلاح کنیم، ازبین ببریم، آنها را بیرون بیندازیم، به جای آنها موسی و هارون را بیاوریم و جایگزین کنیم. به جای آنها، ابراهیم و اسماعیل علی نبینا و آله و علیهم السلام را بیاوریم و در دل خود جا بدهیم. کسی حیات و زندگی را برای ما تضمین نکرده، اگر عمر نوح هم بکنیم، با یک‌هم‌چنین وضعی باز مثل روز اول هستیم، این عمر زیاد هیچ نتیجه‌ای ندارد. وقتی انسان تصمیم بگیرد برای او یک لحظه است، خدا در یک لحظه تمام مسائل را برمی‌گرداند و تمام مسائل عوض می‌شود.

خب این مطالب به‌عنوان مقدمه‌ای بود که بعد از گذشت این مدت، در نظرم آمد که اینها را خدمت رفقا و دوستان بگویم. الآن هم من دیگر خسته شدم و به من‌هم توصیه شده که کم صحبت کنم، صحبت کردن در حدی که باعث خستگی من شود، برای من ضرر دارد، إن‌شاءالله پاسخ به این سؤالات را در جلسهٔ دیگر که خدمت رفقا می‌رسیم عرض می‌کنیم. از خداوند هم می‌خواهیم که توفیق بیشتر بدهد که در خدمت دوستان باشیم و این جلسات دیگر این‌قدر به تأخیر نیفتند و فاصلهٔ آن‌هم کمتر باشد، در همان محدوده‌ای که خدمت دوستان عرض کردیم.

مسیر و مکتب توحید و عرفان باز است و باید بدون هیچ شبهه و سؤالی طی شود

عرض کردم که منظور از برقراری این مجالس، صرفاً آمدن و رفتن نیست، این را دارم خدمت رفقا می‌گویم که اگر سؤالی در ذهن دارید و نگویید، مقصر خودتان هستید. نسبت به مسائل اجتماعی، نسبت به مسائل فقهی، نسبت به مسائل سلوکی و عرفانی، آنچه به نظرتان می‌آید باید بیان کنید. مسیر، مسیر باز است؛ مکتب، مکتب باز است، به‌اندازهٔ سر سوزنی در آن شبهه نیست و هیچ نگرانی هم از پاسخ نیست، هیچ نگرانی. بنده خدمت رفقا عرض کردم که در یکی از همین سفرهایی که به اهواز رفته بودم، شاید در اینجا بعضی از دوستانی باشند که در آن مجلس هم بودند، یک شب قرار بر این شد که ما یک جلسه راجع به مخدرات داشته باشیم، نمی‌دانم مخدرات تنها بودند یا همراه با آقایان در دو قسمت بودند. احتمالاً مخدرات تنها بودند، حدود دویست نفر بودند، آنجا زیاد بودند، از افراد غریبه هم آمده بودند. جناب برادر مکرم ما آقای طاهری هم در کنار ما نشسته بودند. گفتم: هر کسی هر سؤالی که دارد بیاورد. سؤالاتی را آوردند، من وقتی که نگاه می‌کردم یک‌دفعه ورقهٔ جالبی به چشمم خورد، این ورقه از اول تا آخرش اعتراض بود:

شما وقتی که می‌آیید ما دیگر شوهرانمان را نمی‌بینیم!

خب بابا اصلاً ما چند بار اهواز رفتیم که [حالا شما این‌طور نوشتید؟!] سالی یک دفعه می‌رویم، آن‌هم دو شب می‌مانیم، حالا این دو ساعت به شما خیلی سخت گذشته که کنار شوهرتان نبودید؟!

چرا شما فقط از مرحوم پدرتان می‌گویید؟! از کسان دیگر مثل حضرت امام (به تعبیر ایشان! ما که امام نمی‌گوییم، گفتن امام اشکال دارد، امام بر امام معصوم فقط باید گفته بشود) از مرحوم آقای خمینی، چرا شما از ایشان اسم نمی‌آورید و [تعریف و تجلیل] نمی‌کنید؟!

چرا شما نسبت به رسیدگی به امور زنان و پرداختن به امور زنان و خانواده صحبت نمی‌کنید و فقط از نماز و ذکر و... حرف می‌زنید؟! و مطالبی دیگر.

من وقتی که دیدم یک‌همچنین نامه‌ای هست اتفاقاً خوشم آمد، آن را برداشتم گذاشتم رو. گفتم: یکی از مخدرات یک‌همچنین سؤالاتی را مطرح کرده و من حیفم آمد که همچنین نامه‌ای را بی‌جواب بگذارم! بالأخره سؤال است و باید پاسخ داد، حالا مضافاً به اینکه ممکن است این سؤالات در ذهن خیلی‌ها هم باشد. اتفاقاً به همان نامه جواب دادم. شروع کردم به جواب دادن و خب نوارش هم که هست.

این‌طور نیست که مطلب بخواهد مخفی بماند و نگوییم، یک تکه را بگوییم و یک تکه را نگوییم، یکی را برداریم، مبادا آبروریزی بشود، مبادا مثلاً از [شخصیتمان کم بشود و...!] نه، این‌طور نیست. مکتب عرفان، مکتب توحید، باز است و باز است و باز. و هیچ نگرانی از برخورد و روبروشدن نیست.

بنابراین اگر کسی در دلش سؤالی باشد، عقده‌ای باشد، مشکلی باشد، مبهمی باشد، مسئله‌ای باشد و سؤال نکند و برای او باز نشود، مقصر خود او خواهد بود. لذا از دوستان مسئلت داریم که آنچه به نظرشان می‌آید و سؤالاتی که به نظرشان می‌رسد، برای حل شدن مشکلات و برای بیشتر متوجه شدن به حقایق و وقایع و راه و مسیر، آنها را مطرح کنند. مطالبی که گفته می‌شود چه در جلسات عنوان، چه در مجالس شب‌های ماه رمضان یا مطالبی که نوشته می‌شود، تمام اینها در راستای همین‌ها است.

حرکت دادن و تنبیه امت در مسیر و مکتب اهل‌بیت، تنها مقصد و مقصود ما

بنده در همین جلد دوم *اسرار ملکوت* که نوشتم، خب این کتاب نسبت به خیلی مسائل نظر دارد و خلاصه ما بنا نداریم که مطالب را از این‌طرف و از آن‌طرف کپی و زیراکس کنیم، به‌طورکلی مقصد و مقصود ما حرکت دادن و تنبیه امت در راستای مسیر و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و مسیر تشیع است. البته انسان گاهی اشتباه می‌کند، وقتی که تذکر داده شده اصلاح می‌کند. در این جلدی که من

نوشتم، خب مطالب زیادی است، به‌خصوص جلد دوم ـ حالا مجلدات دیگر هم به خواست خدا تا هر مقداری که خدا توفیق بدهد، إن‌شاءالله مطالبی هست که آنچه شنیده شده، تجربه شده، از متون اخبار و احادیث ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام به نظر قاصر می‌رسد، آنها در دسترس مردم به‌طور عموم و رفقا به‌طور خصوص قرار داده می‌شود ـ وقتی که این کتاب نوشته شد، از اول مشخص بود که جریان‌های مختلفی با این کتاب به مخالفت برمی‌خیزند، مشخص بود دیگر. یعنی از اول با توجه به این مسئله ما شروع به نوشتن کردیم که فلان طیف و فلان طیف و فلان طیف و... به مخالفت برمی‌خیزند و همین‌طور هم شد. خرید و فروش این کتاب ممنوع شد! از کتاب‌فروشی‌ها جمع شد! خیلی دیگر...! ظاهراً دیگر نسخش تمام شده است. تحریم‌ها علیه ما در جاهای مختلف شروع شد! حالا اسم نمی‌برم! اعلامیه صادر شد! خب از همهٔ اینها توقع می‌رفت و از بعضی از افراد هم توقع نمی‌رفت. چرا؟ چون من در این کتاب آن حقیقت تشیع را، همان حقیقت واقع را به مقدار نظر قاصر خودم [مطرح کردم.] همان‌طور که خدمت رفقا عرض کردم من در آخر تمام رساله‌هایی که در مسائل مختلف می‌نویسم، البته این باید دأب و دِیدَنِ همهٔ مؤلفین باشد نه‌تنها اینکه این مسئله اختصاص به بنده داشته باشد، در آنجا می‌نویسم، در همین رساله‌ای که مربوط به طهارت انسان بود، خب این رساله برای اولین بار در دنیای فقه از زمان اسلام تابه‌حال، به این کیفیت و به این صراحت مطرح شده، در آنجا نوشتم که اگر مطلبی برخلاف این رساله هست گفته بشود، ما در چاپ بعد تجدید نظر می‌کنیم.

رفتن بالای منبر و در درس خارج و این حرف‌ها، جو پراکنی کردن و...! اینها که هنر نیست! آقاجان اگر خلاف است، بنویس، من که از پشت منقل و وافور نیامدم این مطالب را بنویسم، مطالبی است که در کتب فقها بوده، روایات ائمه بوده، تحلیل بوده، ما آمدیم این مطالب را نوشتیم، خلاف است بنویس و مستنداً رد کن، این‌طور برخورد کردن یعنی چه؟! التفات می‌کنید؟! حالا متوجه شدید این مقدمه‌ای را که گفتم برای چه بوده؟ من گفتم: آقاجان! این مسئلهٔ فقهی که تابه‌حال مطرح بوده که یهود و نصارا نجس هستند، این مسئله این‌طور نیست، آنها پاک هستند، حتی مشرکین هم پاک هستند، کفار هم پاک هستند، منتها انسان باید اجتناب کند، خب اجتناب صحیح است، مسئله دو دوتا چهارتا است، به این دلیل، به این دلیل ممکن است که خلاف گفته باشم، بنده که ادعای عصمت نکردم.

عصمت فقط مختص به امام زمان ارواحنافداه و لازمهٔ ذاتی او است

عصمت فقط مختص به امام زمان ارواحنافداه است و بس! یعنی الآن در روی کرهٔ زمین یک نفر معصوم است و معصوم بودن لازمهٔ ذاتی او است، یعنی نمی‌شود و محال است که معصوم نباشد و او حضرت بقیةالله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است، یک نفر است، تمام شد، شیعه این را می‌گوید. بنده و امثال بنده خطاکار هستیم، اشتباه می‌کنیم و ما از طرف امام زمان مکلف هستیم بر اینکه این دین را ترویج کنیم و به همهٔ دنیا بگوییم که معصوم فقط او است، یعنی امام زمان است. معصوم فقط امام زمان است. ما باید به مقدار سعهٔ خود، علم خود، آنچه را به‌دست می‌آوریم بدون در نظر گرفتن هواهای نفسانی، خدای‌ناکرده بدون در نظر گرفتن منافع و مصالح شخصی و شأنی، بدون در نظر گرفتن مسائل نفسانی، مطرح کنیم. خود حضرت فرموده اگر خطا می‌کنید بکنید، حضرت فرموده که شما خطا می‌کنید. ما خطا می‌کنیم، بکنیم، مسئولیت آن با خود امام زمان است، او فقط معصوم است. ولی آنچه به نظر ما می‌رسد باید بیان کنیم. عالَم علم این است، خلق علم این است، ترقی علم به این است، ترقی فقه به این است و انسان باید این کار را انجام بدهد.

حالا بعضی‌ها که تصور نمی‌رفت یا حتی شاید هم تصور می‌رفت، گفتند که چرا فلان آقا در این مسئله در اینجا سست گرفته شده، پایین آمده شده، مطلب چه شده؟! گفتم: بنده موظفم که مکتب تشیع را بیان کنم و اسوه‌هایی که در مکتب تشیع می‌توانند اسوه قرار بگیرند معرفی کنم. کپی کردن و زیراکس کردن از بنده نیست. مطالب این‌طرف و آن‌طرف زیاد است، حضرت آقای فلان، حضرت آقای فلان،

در کیسهٔ ما خرج نمی‌شود. بنده فقط امام زمان را درمقابل خود دارم و بس، تمام شد. امام زمان، امام صادق علیهماالسلام، تمام شد. اگر بر کسی ناگوار است برود و مشکل خود را حلّ کند، بنده اهل زیراکس کردن نیستم، اهل کپی کردن نیستم که مطالب را از این‌طرف و از آن‌طرف نقل کنم.

و بسیار جای تأسف است! بسیار جای تأسف است! بسیار جای تأسف است که یکی از همین افرادی که دارد خود را از مریدان و شاگردان و ارادتمندان مرحوم آقا تلقی می‌کند و می‌داند که مرحوم آقا یک جلد کتاب، جلد ۱۸ *امام‌شناسی* را نوشتند و در آنجا گفتند که فقط باید لفظ امام را به امام معصوم گفت و جایز نیست که انسان به غیر امام معصوم، امام بگوید،[۱] حالا من مقاله‌ای را که از او می‌بینم، می‌بینم در آنجا نوشته امام! امام! امام! عجب! عجب! آن‌وقت شما عکس آقا را بزن در خانه‌ات و هر روز صبح بلند شو و عکس آقا را ببوس! این یعنی چه؟! این کارها یعنی چه؟! مگر این هنر است؟! شما یک رباط هم بگذاری و کوکش کنی که بلند شو برو عکس آقا را ببوس، می‌بوسد! این حرف‌ها چیست؟! بدن آقا زیر خاک از این مقالهٔ شما به لرزه درآمده! آن‌وقت شما می‌گویی صبح‌ها که بلند می‌شوم می‌روم عصای آقا را می‌بوسم! عصای آقا در سرت بخورد! مسئله اینها نیست.

مبانی تشیع یعنی مبانی اولیاء الهی و عرفای بالله و بأمرالله

صحبت این است که انسان طبق [دستور و مبانی اهل‌بیت عمل کند.] ما در اینجا و در صحبت‌های دیگر گفتیم که مکتب تشیع یک مبانی دارد، آن مبانی، مبانی اولیاء الهی و عرفای بالله و بأمرالله است. آن مکتب، مکتب مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی است، مکتب شیخ مفید است، مکتب سید بحرالعلوم است، مکتب سید بن طاووس است، مکتب علامه طباطبایی است، مکتب آقای حداد است، مکتب مرحوم آقا است، مرحوم آقا میرزا جوادآقای ملکی تبریزی ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ است که در ده‌ها سال قبل فوت کردند، آن عارف بزرگ و مرد بزرگ. مکتب میرزا جواد آقا ملکی تبریزی مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، و همچنین سایر عرفای الهی و بزرگان و فقهایی که تمام همّ و غمّ آنها، بدون دخالت نفس و بدون دخالت جهل مرکب، ترویج مسیر توحید علوی بود و با هزار تضییقات و دشنام‌ها و سرزنش‌ها و تهمت‌ها در این دنیای پست و دنی روبرو شدند!

اسوه در تشیع اولیای الهی هستند و بس!

حالا بزرگان دیگری هم هستند، افراد عالم و...، آنها به جای خود، خب افراد خوبی بودند، اهل تهجد بودند، تا حدودی مراقبه داشتند، خب خدا خیرشان بدهد و إن‌شاءالله از سر تقصیرات همه بگذرد و به همه مقام و درجه بدهد. ولی اسوه کیست؟ در بیان این مطالب، مقصود ما این بود. اسوه در تشیع کیست؟ آیا اسوه هر کسی است یا یکی مثل مرحوم آقا اسوه است؟ آیا اسوه هر کسی است یا کسی مثل مرحوم قاضی اسوه است؟ اسوه یعنی کسی که انسان او را در جلو قرار بدهد و کارش را الگو قرار بدهد و یکی‌یکی شروع کند به انجام دادن، آن اسوه منظور است والاّ در اینکه بزرگان برحسب مراتب خودشان بودند و خدا هم به همهٔ آنها اجر می‌دهد گرچه ممکن است دارای انحراف فکری هم باشند. آن کسی که در کتابش می‌نویسد: «ما خیلی از خطبای *نهج البلاغه* را که مربوط به زن است نفهمیدیم!» او برای ما اسوه نیست. هیچ‌وقت اسوه نیست. مرد بزرگی است، خدا هم به او مقام می‌دهد، إن‌شاءالله درجات او بالا است ولی چون این حرف را زده یعنی انحراف دارد. آن کسی که می‌گوید: «ابوحنیفه

---

[۱]. *امام‌شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۰۸ ـ ۲۱۷.

از مفاخر اسلام است!»[1] انحراف دارد، انحراف است. آیا شما در تمام مدت عمر از علامه طباطبایی شنیده‌اید که بگوید ابوحنیفه از مفاخر اسلام است؟! آیا شنیدید؟! آیا از شخصی مثل مرحوم آقا شنیدید که بگوید ابوحنیفه و مالک و... از مفاخر اسلام هستند؟! آیا این مطلب شنیده شده است؟! آیا از کسی مثل علامه طباطبایی شنیده شده که بیایند و این مطالبِ اصیل تشیع را زیر سؤال ببرند همان‌طور که امروزه دیگر باب شده «و هر دم از این باغ بری می‌رسد!» بحمدالله در این گلزاری که باغبانش، باغبان جهیم است نه باغبان جنت و بهشت و رضوان؟!

دست برداشتن از مبانی به بهانهٔ وحدت، عین ضلالت و گمراهی

می‌گویند: باید وحدت ایجاد کرد! کدام آیهٔ قرآن گفته که بین تشیع و تسنن وحدت است؟! وحدت کجا هست؟! مگر ابوبکر با علی علیه‌السلام وحدت پیدا می‌کنند؟! تا چقدر باید جهالت وجود داشته باشد؟! مگر بین عمر و بین امام حسن علیه‌السلام وحدت است؟! مگر بین معاویه و بین امام حسن علیه‌السلام وحدت است؟! مگر بین یزید و بین سیدالشهدا علیه‌السلام وحدت است؟! مگر بین منصور و بین امام صادق علیه‌السلام وحدت است؟! این حرف‌ها چیست؟ بله! ما نباید در مقام طعن و لعن[2] و فحش و... باشیم ولی اگر قرار بر وحدت است وحدت باید براساس منطق و مسیر عقلایی باشد نه‌اینکه ما به بهانهٔ وحدت دست از مبانی خود برداریم و اصول خود را زیر سؤال ببریم که این عین ضلالت و عین گمراهی است، عین ضلالت و عین گمراهی است! این منظور است.

إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد همه باید در همین مسیر حرکت کنند و ما باید بدانیم که دست خدا بالای سر افرادی است که آنها به‌دنبال تعظیم شعائر دین و مبانی دین هستند.

امیدواریم که خداوند توفیق عمل به دستورات اولیای الهی و اسوه‌گان عمل و الگوهای تشیع حقیقی و راستین را برای همهٔ ما فراهم کند، إن‌شاءالله.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] . ***اسلام و مقتضیات زمان***، ج ۱، ص ۱۰۴؛ ***اسلام و نیازهای زمان***، ج ۱، ص ۶۶؛ ***خدمات متقابل اسلام و ایران***، ص ۵۸۵؛ ***مجموعه آثار شهید مطهّری***، ج ۲۱، ص ۸۱.

[2] . به نظر می رسد که مقصود ایشان لعن علنی است.(محقق)